

کنترل فرهنگی و استقلال فیزیولوژیک

مؤلف: Lawrence K. Frank

ترجمه: دکتر مهدی ثریا

در مقاله زیر Frank بخوبی نشان میدهد که چطور بعضی از اعمال ساده انسانی که ما معمولاً آنها را صد درصد نتیجه حالات و خصوصیات زیستی میدانیم در واقع نتیجه و معلول طرح و بافت فرهنگی هستند. او سعی کرده است تشکیلات و سازمان یک شخصیت را با تشکیلات و سازمان یک فرهنگ مقایسه کند.

نوزادی که تازه بدنیا آمده دارای ارگانیزم است، یعنی موجودیست جاندار که از همکاری و هماهنگی عده‌ای جریات فیزیولوژیک موجودیت یافته است. از میان این جریانات که موجودیت جسمی و ذهنی کودک را تشکیل میدهند سه جریان با بحث فعلی ما در این مقاله ارتباط و مناسبت دارند. این سه جریان عبارتند از:

- ۱- جریان فیزیولوژیک متابولیسم بدن که عبارتست از پائین آوردن شکر خون و انقباض عضلات شکم و در نتیجه ایجاد حس نازاخی «گرنگی» در نوزاد.
- ۲- جمع شدن ادرار و مدفوع در اندرونه و ایجاد فشار بدعضلات مخصوص برای

دفع آنها .

۳- ظرفیت شگفت انگیز انسان برای نشان دادن واکنشهای بدنی به «محرکات عاطفی» که بصورت ابزار خشم و غضب و ترس نمودار میشود.

بچه‌ها در ضمن رشد و نمو، استقلال فیزیولوژیک خود را از دست داده و به احکام و هنجارهای فرهنگی، که در آن هستند تن میدهند. در جریان این ترک استقلال و پذیرفتن احکام و روشهای جامعه، عده‌ای از عوامل فرهنگی مثل مادر یا پرستار سهم بسزائی دارند. آنها با تشویق و ترغیب، ناز کشیدن و مجبور کردن، تغییرات زیر را در رفتار آزاد وی بند و بار، و صند درصد فیزیولوژیک کودک بوجود می‌آورند.

۱- نوزاد کم کم، برای تحمل احساس گرسنگی، پائین آوردن شکر خون خود را با فاصله بین غذاها، که روز بروز طولانی میشود. منطبق میسازد و بتدریج یاد میگیرد که مواد غذایی مورد قبول و پسند فرهنگ خود را بعنوان غذای خوب و مناسب بپذیرد. جریان این یادگیری و تغییر در کودک را میتوان جریان تبدیل احساس گرسنگی به اشتها دانست یعنی بجای اینکه فقط شرایط داخلی بدن، کودک را وادار به خوردن کند، کم کم شرایط خارجی، او را مشتاق به خوردن یک غذا و پاسب زدن غذای دیگر مینماید، در اینجا بمنظور حفظ ایجاز و اختصار، بطور مفصل وارد بحث از شیر گرفتن کودک نمیشویم اما همینقدر یادآور میشویم که همیشه ما در جریان از شیر گرفتن بچه او را مجبور میکنیم تا برای تأمین خاطر و تعادل عاطفی خود خوش آیندی از محرکهای صوتی مثل تعریف و تمجید را جانشین لذت ناشی از تماس بدنی با مادر و مکیدن پستان او کند.

۲- در جریان یادگیری از روش دفع مدفوع و انزال ادرار، کودک از دو نظر، بر آوردن نیازهای جسمی، خود را با پذیرفته‌های فرهنگ جامعه خویش انطباق میدهد یعنی می‌آموزد که:

الف - هر وقت در مثانه یا انتهای روده بزرگ خود احساس فشار کرد باید تا موقعیکه کسی بکمک او نشانته و یا او را به محل مخصوص نبرده‌اند، عضلات نگهدارنده و دفع کننده ادرار و مدفوع را منقبض نگهدارد.

ب - دفع ادرار و مدفوع نباید درست در همان زمانی که احساس بدنی او حکم میکند صورت گیرد بلکه اینکار باید بنابر میل دیگران، تا زمانی که مادر یا پرستار او میخواهند انجام بپذیرد.

از طریق این انطباق، جریان فیزیولوژیک دفع و تخلیه از صورت اعمال صد درصد جسمی و بدنی بصورت اعمال فرهنگی تغییر ماهیت میدهد. از این بعد دیگر بروز این دو عمل فقط

نتیجه اوضاع و حالات داخلی بدن نیست بلکه بسته و منوط به شرایط خارجی و احکام فرهنگی است. جریان این انطباق بنحوی مثبت اینحرف است که کودک در دوران رشد و نمو، کنترل فرهنگ را بر اعمال و رفتار خود قبول میکند و استقلال بدنی و جسمی خود را از دست می‌دهد.

۳- کودک تحت نظر پدر و مادر خود یاد می‌گیرد که در چه موقعی‌هایی و تا چه اندازه، مجاز است عکس‌العملهای عاطفی نشان بدهد. در جریان این یادگیری، اظهار و کتمان و اکتشهای فیزیولوژیک اساسی که ما بنام «عاطفه» می‌شناسیم بشکل و صورتی درمی‌آید که در فرهنگ جامعه قبول شده است.

اهمیت این سه‌سازگاری در آنستکه فرهنگ را از راه منطبق ساختن اعمال و عکس‌العمل- اساسی کودک، با روشهای زندگی جامعه، در افکار و رفتار او جایگزین می‌سازند. این سازگاریهای فیزیولوژیک با فرهنگ جامعه موجب میشود رفتارهای ساده کودک که صرفاً بر اساس ضرورت و نیازهای بدنی صورت می‌گرفته‌اند بشکل اعمال و اقداماتی درآیند که فقط در موقعیها و بشکلهای تعیین شده از طرف فرهنگ قابل بروز هستند.

اگر وقت اجازه میداد خوب بود بحث میکردیم که کودک چگونه می‌آموزد که.

الف- بعضی چیزها اموال خصوصی هستند بکسی یا کسانی تعلق دارند.

ب- هر فرد برای خودش اهمیت و ارزش خاصی دارد.

توجه ما باید باین مسأله نیز جلب شود که چطور بجد یاد می‌گیرد در موقعیتهای مختلف از این اعمال که برای موقعیتهای خاص تعیین شده‌اند عبارتند از: اخلاق، ادب، نقش، اعمال خاصی را که فرهنگ جامعه برای آن موقعیتهای تعیین کرده است انجام دهد. نمونه‌هایی اعمال که برای موقعیتهای خاص تعیین شده‌اند عبارتند از: اخلاق، ادب، نفس، اعمال مذهبی و نظایر آن. نکته مهم که باید مورد توجه قرار داد اینست که برای امر و نهیهای فرهنگی هیچ دلیل فیزیولوژیک، جسمی، شیمیایی یا دلائل عینی دیگری وجود ندارد. عادت و میل با انجام یک کار و خودداری از انجام کار دیگر فقط در اثر آن است که یک عامل فرهنگ بفرد آموخته است فلان موقعیت بدو فلان موقعیت خوب است و برای هر کدام چه نوع عکس‌العملی مجاز و یا ممنوع است. در اینجا نیز ما میبینیم که چگونه باید در گرفتن اینکه در کدام موقعیت چه عملی را باید و چه عملی را نباید انجام داد احکام فرهنگ جامعه در ساختن شخصیت فرد نقش مؤثری دارند. اینکه هر موقعیت چیست و چگونه باید تلقی شود بوسیله عوامل فرهنگی تعیین میشود. این عوامل با نفوذی که خود فرهنگ بآنها داده موجب تعیین جهت، برای رفتار و اعمال کودک میشوند.

بنابراین آنچه مادرک می‌کیم آن است که، فرهنگ یک موجودیت مرموز یا نیروی

غیر قابل توضیحی نیست که در فضای زمین بحال جولان باشد. اگر بخواهیم فرهنگ را بر اساس کاری که بعده دارد تعریف کنیم باید بگوئیم فرهنگ عبارت از مجموع روشهایی است که به کارها و اعمال مردم فرم و شکل میدهد و بخصوص این فرم و شکل را از نسلی بسن دیگر منتقل میسازد. بدین ترتیب فرهنگ یک جریان و یک فعالیت است. تعریف موجودیت یا یک چیز، فرهنگ باید بصورت چنین جریانی که در داخل انسان استقرار یافته است مورد مطالعه قرار گیرد. البته در بیان فرهنگ با بصورت، نباید مقدار معنای لوازیم، تکلیکها، کلمات و نشانهها، مثل مدارک و اطلاعات نوشته شده را انکار کنیم. با استفاده از این نشانهها (سمبلها) است که مردم اعمال خاصی را میآموزند و فرهنگ دوام مییابد. بدین طریق که عوامل فرهنگی (پدر، مادر، معلم و نظایر آن) با استفاده از این سمبولها بر رفتار خویش جهت میدهند و فرهنگ را در رفتار کودکان و جوانان جایگزین میسازند.

گرچه ممکن است طرح و بافت فرهنگی که پدر و مادر باید بفرزندان خود منتقل کنند برای همه جامعه یکسان و یک شکل باشد اما روشهای آموختن آن به نوازد متفاوت است. بدین ترتیب هر بچه با نسخه‌ای خاص از تعلیمات فرهنگی جامعه خود بار میآید. وقتی فرهنگ جامعه همراه با خصوصیات و شرایط ویژه پدر و مادر یا خانواده طفل، بر ساختمان و خصوصیات اثری اوضاعه میشود از ترکیب آنها چیزی بوجود میآید که ما «شخصیت» مینامیم.

اما شناسایی شخصیت فقط با بصورت که گفتیم ناقص و نارساست زیرا هر کودک علاوه بر آموختن فرهنگ بصورتی که مخصوص خانواده اوست، عکس العملهای احساسی مشخصی را نیز نسبت به مردم و چیزهای موجود در دنیای خود فرا میگیرد. پس میتوانیم بگوئیم که انسان نه تنها دارای رفتار قابل مشاهده است که زندگی جامعه یعنی فرهنگ، با او آموخته است بلکه علاوه بر آن موجودیت او شامل احساساتی است. این احساس در هر لحظه از زندگی قسمتهایی از فرهنگ را میپذیرد و قسمتهایی را نمیپذیرد. به بعضی احکام آن تن میدهد و در مقابل بعضی مقاومت میکند.

حال اگر ما بخواهیم با دقت و روشنی مسأله فرهنگ و شخصیت را مورد بررسی قرار دهیم بهتر است «فرهنگ» را بصورت زیر تعریف کنیم: فرهنگ عبارتست از مجموعه مشکل و مرتبط اعمال و رفتارهای مختلف مردم یک ناحیه، مردمی که در اعمال و رفتارشان یکسانهای متعددی قابل مشاهده است. بر اساس چنین تفاهمی از فرهنگ «شخصیت» را میتوان عبارت دانست از تظاهر اختلاط خصوصیات فردی با احکام فرهنگی در رفتار شخص. یعنی هر شخص بعنوان

عضو يك گروه يا يك جامعه انسانی اعمال و رفتاری دارد که فرهنگ آن گروه یا جامعه مقرر داشته است، اما این رفتار همیشه باعکس عملهای احساسی و عاطفی خصوصی آن شخص نسبت به فرهنگ و احکام آن همراه است.

از تحقیقاتی که روی فرهنگ و شخصیت شده است، چنین برمی آید که انسان در جهان حیوانات و گیاهها، و اشیاء و جریانات مادی زندگی می کند، اما هر فرد در عین حال در نثائی از معنی ها و احساس های مخصوص بخود بسر میرد، این دنیای معنی و احساس ساخته و پرداخته نفوذی است که فرهنگ از راه عامل های تداوم فرهنگی (مثل پدر، مادر، خانواده معلم و نظایر آن) بر روی شخص داشته اند. فرهنگهای مختلف هر کدام تا حدودی مخصوص بخود، ناپیکانی و انحراف فرد را از اعمال و رفتارهای مورد قبول جامعه تحمل میکنند. در فرهنگ ماهر وقت دنیای خصوصی يك نفر تا اندازه زیادی از روش عمومی زندگی جامعه انحراف پیدا میکند و افکار و روان او را مختل میندازیم و هرگاه اعمال و رفتار مشهود کسی از مرتبتین شده توسط فرهنگ فراتر میرود و یا با احکام و هنجارهای فرهنگی مغایرت پیدا میکند ما او را خطاکار و یا جنایتکار مینامیم.

شاید غلط نباشد اگر بگوئیم که هر شخص در «فضای حیاتی» خود بسر میرد. این فضای حیاتی عبارتست از از راههایی که شخص برای سرو سامان دادن به تجربیات زندگی خود دارد. در مقابل این فضای حیاتی که خصوصی و شخصی هر فرد است راههای عمومی برای نظم و نسق دادن به تجربیات روزمره انسان نیز وجود دارند. این راهها و روشهای عمومی بنامهای دانش، هنر و یا مذهب خوانده میشوند. ما باید خود را از قید مفاهیم کهنه برهانیم و در نظر داشته باشیم که بحث فرهنگ و شخصیت اگر مسأله یکسانی، روابط فی مابین و نظم، مورد نظر ماست از فرهنگ صحبت میکنیم و اگر توجه، منعطف است به مسأله گوناگونهای افراد و اختلافاتی که در داخل هیئت کلی فرهنگ مشاهده میشود، از شخصیت حرف میزنیم.